

مهر

منوچهر بزرگ

صابیح

مقالاتی که در روزنامه پند
در سال ۱۳۲۴ منتشر شده
به ضمیمه مقدمه و ملحقات



به نام خداوند جان و خرد

مُرَقَّعات صاحب‌دل

نویسنده

منوچهر بزرگمهر

مقالاتی که در روزنامهٔ پند در سال ۱۳۲۴ منتشر شده
به ضمیمه مقدمه و ملحقات

انتشارات شفیعی

۱۳۹۹

سرشناسه	بزرگمهر، منوچهر (۱۲۸۹-۱۳۶۵)
عنوان و نام پدیدآور	مرقعات صاحب‌دل: مقالاتی که در روزنامه پند در سال ۱۳۲۴ منتشر شده به ضمیمه مقدمه و ملحقات / نویسنده منوچهر بزرگمهر
مشخصات نشر	تهران: شفیعی، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری	۲۱۶ص: ۵/۲۱×/۱۴؛ ۵/۲۱ س.م.
شابک	۹-۹۵-۷۸۴۳-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
عنوان دیگر	مقالاتی که در روزنامه پند در سال ۱۳۲۴ منتشر شده به ضمیمه مقدمه و ملحقات
موضوع	مقاله‌های فارسی - - قرن ۱۴
موضوع	Persian essays - 20th century
رده بندی کنگره	PIRV۹۶۳
رده بندی دیویی	۸۶۲/۴۴۸
شماره کتابشناسی ملی	۷۶۳۹۵۵۰

مُرَقَّعات صاحب‌دل

نویسنده: منوچهر بزرگمهر

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

حروف‌چینی: راه‌شهاب

چاپ و صحافی: هورنو

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر برای انتشارات شفیعی محفوظ است

انتشارات شفیعی: تهران، میدان انقلاب، خیابان منیری‌جاوید، ساختمان اردیبهشت،

شماره ۶۵، طبقه همکف، تلفن: ۶۶۴۹۴۶۵۴

فهرست

آشنائی با نویسنده.....	۷	جلادهای چین.....	۴۲
کتابهای مؤلف عبارتند از.....	۹	۱۴ ژانویه و ۷ نوامبر.....	۴۳
مقدمه.....	۱۳	ملت لاحول خوار.....	۴۵
مرقعات.....	۲۳	پوست باقلا.....	۴۶
نقاره و توپ افطار.....	۲۳	نقش دلقک.....	۴۸
حج حقیقی.....	۲۴	محاكمه مردگان.....	۴۸
میرزا ماشاءالله عکاس.....	۲۵	طلسم گردان.....	۵۰
سوگند بی وضو.....	۲۶	یاران نجد.....	۵۱
شمائل گردانی جدید.....	۲۶	مزد و صدقه.....	۵۳
شاگردان مکتب عماد فقیه.....	۲۷	شراب نو در مشکهای کهنه.....	۵۴
چراغهای شهر.....	۲۸	تجارب السفر.....	۵۵
لب مطلب.....	۲۹	کاوه آهنگر.....	۵۷
سه غلام و ده قطار.....	۳۱	در جستجوی رهبر.....	۵۸
مکاسب حرام.....	۳۲	شهادت بشر.....	۵۹
سفر روحی.....	۳۳	زن لوط.....	۶۱
گیس عاریه مسیو آندره.....	۳۹	مسجد خیف.....	۶۳
در ستایش دیوانگی.....	۳۶	رضای خدا.....	۶۴
بهای بزرگی.....	۳۷	فلسفه کردی.....	۶۶
اعتراف سر ریشارداکلند.....	۳۸	گورخر بی سواد.....	۶۸
مرتع.....	۳۹	کوزه آب ابوعلی سینا.....	۷۰
دلمه بادنجان.....	۴۱	قاییل.....	۷۱

طخارستان.....	۷۴	عامل فکری و عنصر شخصی.....	۱۱۸
خودآگاهی ملی.....	۷۶	عید اطفال ملت.....	۱۱۹
معجزه معقول.....	۷۷	عید بهار و عید رفاه.....	۱۲۰
ماشین مشدی ممدلی.....	۷۸	روزی نو روزی نو.....	۱۲۱
املائی بیمه.....	۷۹	جهل کهنه و معرفت نو.....	۱۲۲
جنگ عقاید.....	۸۰	دلق مرقع.....	۱۲۳
عصر ناخودآگاه.....	۸۲	شمرخوان‌های ما.....	۱۲۴
جعبه پاندور.....	۸۴	آواز بلبل.....	۱۲۶
خط آقا.....	۸۶	دُم قاطر.....	۱۲۷
بندگان و آزادگان.....	۸۹	کلک و الک.....	۱۲۷
گاو بی شیر یا شیر بی گاو.....	۹۰	اجاق خاموش.....	۱۲۸
تله موش.....	۹۲	باید ورق‌ها را «بُر» زد.....	۱۲۹
بیخ.....	۹۴	جهاد اکبر.....	۱۳۰
پرورش باغ یا قانون جنگل.....	۹۶	خوشه انگور.....	۱۳۲
کفش چینی.....	۹۸	معجزه نان ماهی.....	۱۳۳
ارانی و کسروی.....	۱۰۰	درگذشت گلستان.....	۱۳۴
این نیز بگذردا.....	۱۰۱	گواهی دوربین.....	۱۳۶
نامه رسیده از آقای کسروی - اداره		تشخیص «حکیم پالانی».....	۱۳۷
روزنامه پند.....	۱۰۳	خانه ملانصرالدین.....	۱۳۹
دم شیر.....	۱۰۴	حیای گربه.....	۱۴۱
دامان برهنگان.....	۱۰۶	«ارزاتس وطنی».....	۱۴۲
پیاله شراب.....	۱۰۸	آثار آزمایشگاه.....	۱۴۳
حمله قزلباش.....	۱۰۹	سمره بن جندب.....	۱۴۵
فروید و پاولف.....	۱۱۰	معنای هیچ.....	۱۴۷
عرفان چیست؟.....	۱۱۲	استدلالات «آب حوضی».....	۱۴۹
چگونگی عشق.....	۱۱۳	میان دیو و دریا.....	۱۵۱
تعارض ایدئولوژی‌ها.....	۱۱۴	برهان قاطع.....	۱۵۳
ایدئولوژی چیست؟.....	۱۱۶	جنگ اندر بیابان.....	۱۵۴
ایدئولوژی در ایران.....	۱۱۷	گورستان زنده‌ها.....	۱۵۶

۱۷۷	کسروی و ورزنده	۱۵۸	زندگی در مرگ
۱۷۹	شمع و پروانه	۱۵۸	کلید داروخانه
۱۸۱	علم و الحاد	۱۵۹	اسب چوبین
۱۸۳	ذوق و زندقه	۱۶۰	صیقل سینه
۱۸۴	خاتمه مرقعات	۱۶۱	ذریه رسول
۱۸۵	وداع صاحب‌دل	۱۶۳	فلسفه تازی
۱۸۶	تخم گوجه‌فرنگی	۱۶۴	پرتقال بی‌هسته
۱۸۸	لغز ابوالهول	۱۶۶	مامای روح
۱۹۰	المعنى فى بطن القائل	۱۶۷	معمای ازلی
۱۹۱	عجله سنگ‌پشتی	۱۶۹	کودک مگس‌شمار
.....	سوسیالیزم علمی و تخیلات	۱۷۰	جلوه مسترقه
۱۹۲	نوع پروانه	۱۷۳	ملندوغیزم
۲۰۱	نمایه	۱۷۵	سانتاکلوز
		۱۷۶	کارد کره‌خوری

آشنائی با نویسنده

منوچهر بزرگمهر مدرس، مؤلف، مترجم. تولد: آذر ۱۲۸۹، تهران. درگذشت: ۲۷ آبان ۱۳۶۵، آمریکا. منوچهر بزرگمهر، فرزند میرزا یوسف خان ملقب به علیم السلطنه از پزشکانی بود که دوره طب را در فرانسه گذرانده بود. بزرگمهر تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در مدرسه آمریکایی تهران به پایان رسانید و بعد از آن که دو سال در مدرسه حقوق به تحصیل پرداخت. به سال ۱۳۱۱ برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و پس از اخذ درجه لیسانس حقوق از دانشگاه بیرمنگام به ایران بازگشت. ابتدا در وزارت معارف مشغول به کار شد. پس از خدمت نظام وظیفه، در وزارت امور خارجه مشغول به کار شد. در سال ۱۳۱۸ به استخدام شرکت بیمه درآمد. در سال ۱۳۱۹ به مشهد منتقل شد و مدتی در راه آهن مشغول به کار شد. سرانجام در شرکت نفت (ابتدا در آبادان از سال ۱۳۲۱ الی ۱۳۳۳ و سپس در تهران تا سال ۱۳۴۵)؛ اشتغال یافت. وی بین سال‌های ۱۳۴۵ الی ۱۳۵۵ مشاور حقوقی کنسرسیوم بود. وی از سال ۱۳۴۱ الی ۱۳۴۵ نیز در دانشگاه تدریس می‌نمود. وی از ابتدای جوانی به ادبیات فارسی و عربی و انگلیسی علاقه‌مند بود. پیش از سفر به اروپا، گلستان و کلیله و دمنه را نزد علی محمدخان عامری و مرزبان‌نامه را به فارسی و مدارج القرائه و مبادی العربیه را به عربی و جواهرالادب را به انگلیسی نزد شاهزاده فرهی آموخت. در مقدمات علوم اسلامی از قبیل منطق و معانی بیان و مختصری از فقه و اصول نیز از استادانی مانند شیخ محمد سنگلجی و آقامیرزا محمود شهابی و بدیع الزمان فروزانفر و شیخ علی بابا فیروز کوهی استفاده کرد. پس از مراجعت از اروپا، چنانکه خود در بیان احوال خود گفته است: مدتی تلمذ متروک شد. در ۱۳۲۶ مجدداً در آبادان نزد استادی به نام سید موسی، قدری فقه خواند و در ۱۳۲۸ در تهران نزد عرفان که خود از شاگردان میرزا احمد آشتیانی بود، شرح الفیه و در ۱۳۳۲ در مدرسه نوربخش بروجرد نزد شیخ علی جواهری مقداری مطول خواند. پس از مراجعت از خوزستان در ۱۳۳۵ شرح هدایه مبدی و قدری از شرح منظومه را از عرفان آموخت و در همان سال‌ها در کلاس درس

مطلوب استاد جلال‌الدین همایی در دانشگاه شرکت کرد. بزرگمهر با آنکه در فلسفه غربی تحصیل نکرده بود به مطالعه کتاب‌های فلسفی غربی و ترجمه آنها پرداخت. تحصیل در انگلستان و آشنایی به زبان انگلیسی، بزرگمهر را به مطالعه و ترجمه آثار فیلسوفان تجربی‌مذهب انگلیسی و فلاسفه‌ی جدید غرب سوق داد و از این رهگذر تعدادی کتاب فلسفی به قلم او به زبان فارسی در آمد. این کتاب‌ها و آثار دیگر که فلسفه محور اصلی آنها را تشکیل می‌دهد عبارتند از: پوپر (بریان مگی)؛ تحلیل ذهن (برتراند راسل)؛ رساله در اصول علم انسانی (جرج برکلی)؛ رساله درباره فهم انسانی (اثر جان لاک، تهران، ۱۳۳۵)؛ زبان، حقیقت، منطق (ا. آیر)؛ ژان پل سارتر (موريس کریستن)؛ سه گفت و شنود (جرج برکلی)؛ فلسفه چیست؟ (مجموعه مقاله‌های منتشر شده در مجله «سخن» و بعضی نشریات دیگر)؛ فلسفه تحلیلی منطقی (مجموعه مقاله‌های منتشر شده در مجله «سخن» که قسمتی از آنها به نقد کتاب کاوش‌های عقل نظری تألیف مهدی حائری یزدی اختصاص دارد)؛ فلسفه نظری (منتخبات از فلسفه اروپایی، دو جلد)؛ کارناپ (آرن نائیس)؛ کانت (فردریک کاپلستون)؛ گذشته‌های فلسفی فلاسفه تجربی انگلستان (لاک و برکلی)؛ مسائل فلسفه (برتراند راسل)؛ مسائل و نظریات فلسفه (ک. آژدوکیویچ)؛ منطق سمبلیک، وینگشتاین (یوستوس هارت‌ناک). از بزرگمهر در سال‌های جوانی و قبل از آن که به ترجمه و تألیف کتب فلسفی روی آورد، چند کتاب دیگر نیز به نام‌های زیر به جا مانده است: از بیرون گود (۱۳۲۸)؛ دیگ جوش قلندر (۱۳۳۰)؛ عرفان نو (۱۳۲۲) و مرقعات صاحب‌دِل که مجموعه مقاله‌های منتشره در روزنامه «پند» است (۱۳۲۴) (نام مستعار مطبوعاتی وی «صاحب‌دِل» بود). علاوه بر این ترجمه‌ها و تألیفات، بزرگمهر چندین سال در دوره فوق‌لیسانس و دکترای فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، به تدریس درس‌هایی مانند فلسفه تجربی، تفسیر متون فلسفی به زبان‌های اروپایی، منطق جدید و فلسفه تحلیل منطقی اشتغال داشت و در بعضی دانشکده‌های دیگر نیز تدریس می‌کرد. منوچهر بزرگمهر همچنین در جلسات درس هفتگی در فلسفه تطبیقی که از سال ۱۳۵۲ الی ۱۳۵۷ ادامه داشت، با حضور استاد مرتضی مطهری و حمید عنایت (و به پیشنهاد او) شرکت می‌جست. این جلسات بعدها به مجلس درس منظومه بدل شد و دو جلد شرح مبسوط منظومه از آن حلقه درس و بحث باقی مانده است.

کتاب‌های مؤلف عبارتند از:

* زبان، حقیقت و منطق، آلفرد جولز آیر، منوچهر بزرگمهر (مترجم)، تهران:

شفیعی

* تاریخ فلسفه: از ولف تا کانت، فردریک چارلز کاپلستون، اسماعیل سعادت

(مترجم)، سیدجلال‌الدین مجتبوی (مترجم)، منوچهر بزرگمهر (مترجم)، تهران:

سروش، علمی و فرهنگی

* فلاسفه تجربی انگلستان، منوچهر بزرگمهر، تهران: انجمن شاهنشاهی

فلسفه ایران، ۱۳۵۷

* فلسفه نظری، منوچهر بزرگمهر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳

* مسائل فلسفه، برتراند راسل، منوچهر بزرگمهر (مترجم)، تهران: انتشارات

خوارزمی، چاپ اول، دی‌ماه ۱۳۴۷

* تحلیل ذهن، برتراند راسل، منوچهر بزرگمهر، تهران: خوارزمی

* علم ما به عالم خارج، برتراند راسل، منوچهر بزرگمهر (مترجم)، تهران:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸

* مسائل و نظریات فلسفه، کازیمیر آژدوکیویچ، منوچهر بزرگمهر (مترجم)،

تهران: دانشگاه صنعتی آریامهر، ۱۳۵۰

* پوپر، برایان مکی، منوچهر بزرگمهر (مترجم)، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۹

* فلسفه چیست؟، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶

* فلسفه تحلیل منطقی، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷

من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت
که پیر باده فروشش به جرعه‌ای نخرید

«حافظ»

«یعقوب گفت: مرحبا به هزار شادی آمدی بالاخره از کدام طرف
ما را تشریف داده‌ای؟»
حزن گفت: از اقلیم ناکجا آباد از شهر پاکان»

«عشق گفت: اگر احوال ولایت خود گویم و صفت عجائب کنم
که آنجاست شما فهم نکنید و در ادراک شما نیاید اما ولایتیست که
آخرترین ولایت‌های ما آنست و از ولایت شما بنه منزل کسی که راه
داند آن جا تواند رسیدن حکایت آن ولایت چنانکه به فهم شما
نزدیک بکنم»

از کتاب «مونس العشاق»

شهاب‌الدین سهروردی

مقدمه

اگر در دنیا یک حقیقت ثابت باشد اینست که هیچ حقیقتی ثابت نیست. آنچه امروز کاشفش بدان فخر و مباهات می کند، فردا جز و عقاید خام و بچه گانه محسوب می شود و آنکه در روزگار ما قولش حجت است و رأیش مقبول در دوره های آینده مورد طعن و تمسخر محققین و متبعین خواهد بود. در قرن نوزدهم علمای طبیعی به اجماع به تجزیه ناپذیری اتم قائل بودند اکنون می بینیم این رای که از مبانی علوم مادی آن عصر بود مردود شده همانطور که هیئت بطلمیوس و هندسه اقلیدس و طب بقراط جای خود را به فرضیات نیوتن و آرای اینشتاین و نظریات پاستور داد، این عقاید و اصول نو هم روزی در مقابل کشفیات جدیدتر در حکم معلومات ناقص قرون سالفه قرار خواهد گرفت.

کاخ با عظمت و بنیان مستحکمی که علم در اواخر قرن نوزدهم برپا کرده بود امروز شکافی خورده و ایمان و اعجاب مطلق که مردم دانشمند نسبت به آن در خود احساس می کردند سستی یافته، در جبروت علم رخنه پیدا شده و آن بتی که معبود عالمیان بود در جایگاه خود به تزلزل افتاده است.

در این میانه دین که سنگر به سنگر از برابر حملات برق آسای علم می گریخت نفسی تازه می کند و ضعف و دودلی که در اردوی دشمن

پیدا شده مغتنم می‌شمارد و می‌خواهد نظری به حال خود افکند و فکری بیاندیشد که شاید تا زمینه مستعد است به حمله متقابل پردازد، اما آنچه بی‌شک اکنون بر همه سران سپاه اردوی دین معلوم شده اینست که دیگر از اسلحه قدیم برای مقابله با دشمن نمی‌توان استفاده کرد و اگر دین بخواهد مقام خود را در زندگی اجتماعی انسان نگاه دارد باید بکوشد که حتی المقدور از تصادم با علم و سایر شئون معقول زندگی بشری پرهیزد و اگر اصطکاکی رخ داد با همان وسایلی که تاثیر و کفایتشان مسلم شده از خود دفاع کند.

تحقیقات دانشمندان علوم مربوط به انسان در بیست و پنج ساله اخیر خصوصاً در رشته روان‌شناسی و تاریخ دین ثابت نموده که قلمرو دین محدود به آن قسمت از ذهن انسان است که آن را «ناهشیار» و «وراء معقول» می‌نامند و بیشتر با عواطف و تاثرات سروکار دارد تا با تفکر و تعلقات و به همین سبب همیشه از راه دل و باطن به تسخیر ارواح پرداخت و کمتر از راه استدلال و برهان وارد شده.

نظر اجمالی به تاریخ تطور دین نشان می‌دهد که سیر رشد آن چهار مرحله عمده داشته.

اول مرحله آداب و سنن - در این مرحله انسان بدوی برای تحکیم مبانی جامعه و تمرکز نیروی افراد بیشتر به هماهنگی و یکنواختی طرز زندگی مادی اهمیت می‌داده و بنابراین «حس دینی» انسان را برای حصول این مقصود به کار می‌برده.

دوم مرحله اصول ایمان - به تدریج که تشکیل جوامع بشری تکمیل گردید دین هم از جنبه ظاهری صرف و تنظیم و تشریح جزئیات زندگی مادی انسان تجاوز کرد و شروع به تسخیر روح و باطن افراد نمود. در این مرحله گذشته از احکام و شرایع ظاهری، اصول ایمان

مبنای دین می‌گردد و هماهنگی باطنی جای هماهنگی ظاهری را می‌گیرد.

سوم مرحله اخلاقی - در این مرحله نفوذ دین بیشتر از راه تعلیم اخلاقی و بیدار کردن وجدان انسانی محسوس می‌گردد به نحوی که دایره مداخلات آن در زندگی روزمره تنگ‌تر می‌شود و به تعلیم اصول کلی اخلاقی اکتفا می‌کند و چنان در ادای این وظیفه کامیاب گردیده که هنوز هم با همه تغییرات اساسی که در مدنیت بشر پیدا شده مبنای روابط اجتماعی نژاد انسان همان اصول اخلاقی است که دین به دنیا داده به حدی که حتی در مرام مارکسیزم که منکر فواید و لزوم دین مخالف با ایده آل‌یزم اخلاقی است به طور ضمنی و «ناهشیار» فداکاری و از خودگذشتگی به خاطر هموعان مخصوص آن طبقه که فاقد ثروت و سرمایه‌اند جائز شمرده شده.

چهارم مرحله عرفانی - این مرحله همیشه با تعبیر و تاویل آداب و اصول مراحل اول آغاز می‌گردد ولی به تدریج چنان افکار پخته‌تر و دماغ‌های قوی‌تر را مجذوب می‌نماید که آخر الامر بالمره وجوب و فواید آداب و اصول مورد تردید واقع می‌گردند و در نظر آنها اخلاق و احساسات عرفانی جانشین سنن و تشریفات اولیه می‌شود تا جایی که می‌گویند «مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست» دنیا امروز شاهد آخرین مراتب این تحول است و شاید در این مرحله عاقبت سازش قطعی بین دین و علم حاصل آید.

دنیای کنونی روحش بیمار است و تمدن حاصل که حاصل علوم عادی و صنایع ماشینی است با عواقب هولناک و وحشت‌زای آن چون جنگ و امپریالیزم و سرمایه‌داری و فلسفه‌های کاذبی از قبیل «برتری

نژادی» و «نزاع طبقاتی» نمی‌تواند دل او را تسلی بخشد. پس برای رهایی از رنج به هر دارویی که عرضه کنند توسل می‌جوید حتی به سحر و جادو هم که امروزه به نام سپیرینیزم و احضار ارواح و تله‌پاتی و غیره باز جلوه گر شده توجه می‌کند در صورتی که پیدایش این وسایل همه ناشی از حس خودپرستی است و حقیقت عرفانی دین منافعی با ارضاء نفس و توجه به آنست. زیرا عقیده به بقای روح و ادامه شخصیت انسان مولود خودخواهی او بوده و آنچه امروز محتاج مدنیت ماست ترویج روحیه انصراف از نفس و تذهیب عواطف و استفاده معقول و موجه از آثار و نتایج کشفیات علمی است.

حالت علم و دین و سایر شئون زندگی انسان را می‌توان ضمن مثالی مجسم ساخت. فرض کنیم جمعی را در محوطه محصور زندانی کرده‌اند و به پایشان زنجیرها بسته‌اند گاهگاهی یکی از این زندانیان از روی تصادف یا به جهد و ریاضت زنجیر می‌گسلد و از حصار فرار می‌کند. چون بیرون می‌آید خود را در مقابل در مقفلی می‌یابد و می‌بیند که پیش از او هم اشخاصی به همین نحو خود را به آنجا رسانده‌اند و برخی از آنها سعی کرده‌اند که کلیدی برای این در بسازند و هر یک به خیال خود چیزی ساخته ولی تاکنون هیچ یک نتوانسته قفل را بگشاید شاید این زندانی آخری را به خاطر برسد که به جای تهیه کلید از روی حدس و گمان بهتر است پاره مومی در سوراخ کلید کرد و نقش آن را برداشت. این کار را می‌کند و به خیال خود کلید را می‌سازد ولی می‌بیند که قفل همچنان بر جای مانده سال‌ها می‌گذرد و شماره کلیدها به هزار می‌رسد زندانیان دیگری می‌آیند یکی از آنها سعی می‌کند از سوراخ کلید پشت در را ببیند و اوصاف و بیاناتی از نقش و نگار دیوارهای آن نقل می‌کند ولی توصیفات او با

همه جذابیت و دلکشی از خانه است نه از خانه خدای. در این میان تازه‌واردی می‌آید و می‌پرسد چرا در را نمی‌کوبید؟ شاید باز کنند. دسته کلیدسازان به او می‌خندند که چه ابلهی است! اگر پشت در کسی بود چرا تا به حال باز نمی‌کرد؟ تازه‌وارد مدتی پنهان می‌شود و وقتی باز می‌گردد با اشاره می‌فهماند که در را کوبیده و به درون کوی راه یافته، اما اکنون گنگ شده و قدرت تکلم از وی سلب گردیده و به زبان حال می‌گوید:

من گنگ خواب‌دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش
کلیدسازان بر وی می‌خندند که زهی دیوانگی! دری را که هزاران کلید گوناگون کسی باز نکرده این جوانک چگونه گشوده و درون آن را دیده و اکنون گنگ‌بازی در آورده! اما او اعتنائی به ریشخند آنان ندارد و اوقات خود را به مرهم‌گذاری بر زخم زندانیانی که از فشار زنجیر آزرده شده‌اند می‌گذارد و به ترک زندان و رهائی از قید تشویقشان می‌کند و به آنها می‌فهماند که یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی‌الابصار!

باری جماعت کلیدسازان به مرور از جزئیات ساختمان قفل و دندان‌های آن به مدد موم و قوه تخیل و مهارت دست نقش بر می‌دارند و هر دفعه که دندان جدید با پیچی نامعلوم یا زبانه مجهول کشف می‌کنند از شادی بر می‌جهند که طلسم را گشودیم و دست به کار ساختن کلید تازه می‌شوند، اما افسوس که هر دفعه مساعی آنها به هدر می‌رود و هر دندان مکشوفی وجود صد دندان پنهان را معلوم می‌سازد و هر پیچ جدیدی از پیچ‌های متعدد دیگر خبر می‌دهد. کم‌کم آتش شوق کلیدسازان سرد می‌شود و به یاد هم‌زنجیران خود می‌افتد و یکی از آنها که هوشیارتر از سائرین است به فکر می‌افتد که به جای تلف کردن مصالح و صرف وقت برای ساختن کلید تکه

زنجیری بسازد تا زنجیر خود را درازتر کند و آزادی حرکت و عملش بیشتر شود. رفته‌رفته زنجیرسازی که از متفرعات کار کلیدسازی بود مقام اول را حائز می‌شود و بر طول زنجیر زندانیان می‌افزاید. ولی از بدبختی هر چه آزادی حرکت و کارشان بیشتر می‌شود تصادم و اصطکاکشان افزونتر می‌گردد و جنگ و جدالشان شدت می‌یابد.

آیا روزی از جماعت کلیدسازان کسی به فکر می‌افتد که به جای دراز کردن زنجیرها و تشدید منازعات زندانیان سوهانی بسازند که بند از پای آنها بر دارد تا از قید محنت رهایی یابند؟ آیا می‌شود آنها که از روزنه کلید به درون می‌نگرند عاقبت از دیدن نقش دیوارها به زیارت جمال ساکن خانه توفیق یابند؟ آیا می‌توان امیدوار بود وقتی یکی از دیوانگان گنگ که دعوی رویت صاحب‌خانه و عبور از در را کرده‌اند به زبان آید و اسرار مشاهدات خود را بیان کند؟ آیا می‌توان پیش‌بینی کرد که رهایی بشر از قید حرص و خودخواهی و وصول به سعادت و کمال و آزادی بالاخره با همکاری دانشمندان و هنرمندان و بزرگان عالم عرفان صورت گیرد؟

تا به حال فرض این بوده که کلید فهم اسرار خلقت و طبیعت عقل و استدلال است و عواطف و تأثرات انسانی در ردیف تخیل و واهمه او است. اما اکنون روان‌شناسی کم‌کم رو به این می‌رود که برای عالم «ماوراء معقول» هم حقی قائل شود و تحلیل علمی خشک را برای توجیه «نموده‌های» طبیعت کافی نشمرد. به قول یکی از بزرگان معاصر اگر آدم بی‌ذوقی را به کنسرتی ببرند و نوای ویولون‌زن مشهوری را بشنود و در وصف آن بگوید که موی اسبی را بر روده گربه‌ای می‌کشد و صدائی در می‌آورد، درباره او چه خواهید گفت؟»

توصیفی هم که علم از طبیعت و زندگی بشر می‌کند مانند قول همین مرد بی‌ذوق است البته دروغ نیست اما آیا می‌توان گفت که تمام حقیقت یا اصل حقیقت است.»

از جنبه کونی و فلسفی که بگذریم اگر به رابطه دین و اجتماع نظر افکنیم، خواهیم دید باز هم مواهب مهم دین به مدنیت جهان به سبب اطمینانی است که از حقانیت دعوی خود و وجوب زندگی بر حسب ناموس اصلی عالم خلقت یعنی عشق و فداکاری و تحمل رنج و محنت به خاطر دیگران داشته. خیال نمی‌کنم در دنیا چیزی راحت‌تر زیباتر و نیکوتر از امر «شهادت» یعنی دادن جان برای هموعان باشد. تاریخ انسان هیچ وقت امثال سقراط و عیسی و حسین بن علی (ع) و منصور حلاج را فراموش نمی‌کند. اگر درست باشد که زندگی فرد در مقابل موجودیت جامعه قدری ندارد و همانطور که هستی انسان به واسطه شخصیت و هشیاریش از وجود فرد سلول‌های بدن او بیشتر حقیقت و آن چیزی دارد، وجود فرد هم در قبال جامعه و شخصیت و هشیاری آن ناچیز است. پس باید اعتراف کرد که بزرگ‌ترین و صواب‌ترین عملی که از یک فرد ممکن است صادر شود همانست که وجود ناقابل و ناقص خود را فدای موجودیت ارجمند و کامل جامعه نماید و هرچه این فداکاری بیشتر به طیب خاطر و طوعاً انجام گیرد نشانه ترقی و رشد جامعه و افراد آن خواهد بود. این حقیقت بزرگ جهرأ و خفیأ عامداً و غیرعامداً منشا اصلی الهام کلیه عرفای بزرگ ایران بوده و مقصود از «ایثار» و «ذبح نفس» که در اصطلاح آنها آمده همین است. چنانکه یکی از آنها در جواب کسی که از او حقیقت عرفان را پرسیده گفته است «این امر به جز بذل جان نیست اگر توانی والا به ترهات صوفیان مشغول مشو.»

شهاب‌الدین سهروردی مقتول یکی از بزرگ‌ترین عرفای ایرانی در کتاب «مونس العشاق» این موضوع را به بهترین وجهی بیان نموده و چون در ضمن نمونه خوبی از طرز تاویل و تعبیر عرفانی که پیشتر یاد شد به دست می‌دهد قسمتی از آن را عیناً نقل می‌کنم:

«عشق بنده‌ایست خانه‌زاد که در شهر ازل پرورده شده است و سلطان ازل و ابد شحنگی کونین را بدو ارزانی داشته است و این شحنه هر وقتی به طرفی زند و هر مدتی نظر بر اقلیمی برافکند و در منشور او چنین نبشته است که در شهری که روی نهد می‌باید که خداوند آن شهر، گاوی از برای او قربانی کند که «ان الله يأمرکم ان تذبحوا بقرة» و تا گاو نفس را نکشد، قدم در آن شهر ننهد و بدن انسان بر مثال شهریست و اعضا او کوچه‌های او و رگ‌های او جوی‌ها است که در کوچه رانده‌اند و آندو حواس او پیشه‌وران‌اند که هر یکی به کاری مشغول‌اند و نفس گاویست که در این شهر خرابی‌ها می‌کند و او را دو سرو است یکی حرص و یکی امل و رنگی خوش دارد، زرد روشن است فرینده، هر که در او نگاه کند خرم شود «صفراء فاقع لونها تسر الناظرین» نه پیر است که به حکم «البرکه مع اکابرکم» بدو تبرک جویند نه جوانست که به فتوای «الشباب شعبه من الجنون» قلم تکلیف از وی بردارند، نه مشروع دریابد نه معقول فهم کند نه به بهشت نازدونه‌ای از دوزخ ترسد «لا فارض و لا بکر عوان بین ذالک»

نه علم و نه دانش نه حقیقت نه یقین چون کافر درویش نه دنیا و نه دین «نه به آهن ریاضت زمین را بشکافد تا مستعد آن شود که تخم عمل درو نشاند و نه به دلو فکرت از چاه استنباط آب علم می‌کشد تا به واسطه معلوم به مجهول رسد، پیوسته در بیابان خود کامی چون افسار گسسته می‌گردد. «لادلول تثير الارض و لاتسقى الحرث مسلمة

لاشیة فیها» و هر گاوی لایق این قربانی نیست و در هر شهری چنین گاوی نباشد و هر کسی را آن دل نباشد که این گاو قربان تواند کردن و همه وقتی این توفیق به کسی روی ننماید.

هنوز هم نکته اصلی این عرفان یعنی «ذبح نفس» و تجاوز از حد «خودی» بهترین طریقت است جز اینکه برای مقابله با کیفیات و مقتضیات جدید مدنیت کنونی، باید عرفان منفی قدیمی که متضمن عزلت و بی‌آزاری و مستلزم ضعف و زبونی در مقابل متجاوزین بود مبدل به عرفان مثبت اجتماعی شود که مدارش کار و کوشش و از خودگذشتگی است.

دو سال پیش به تحریک تاثرات درونی خود رساله‌ای به اسم «عرفان نو» انتشار دادم. در آن موقع قلمم به نوشتن درست عادت نکرده بود و آنچه در آن موضوع بحث قرار دادم بدون مراجعه به کتاب و تحقیق درباره نکات مختلف فیه انجام گرفت و تنها به بیان عقاید و احساساتم اکتفا گردید. سال گذشته در روزنامه «پند» نوشتن ستونی را به اسم «مرقعات» بر عهده گرفتم و در طی یکسال انتشار آن نامه به تدریج فرصت شرح و بیان رئوس مطالبی که در «عرفان نو» اشاره شده بود دست داد. اینک که منتخبی از مجموعه مرقعات به چاپ می‌رسد خواستم از مقدمه هم برای مزید توضیح استفاده کرده باشم و فقط این نکته را اضافه می‌نمایم که همچنان که هر نوع فلسفه و عقیده‌ای به مرور ایام در محیط پیدایش خود تاثیر می‌کند محیط و زمان و مقتضیات آنها هم در پیدایش و رواج نوع فلسفه و عقیده موثراند و شاید من هم بنا به احوال اوضاع خاص وطنمان ایران در حال حاضر و لزوم تاکید و اصرار در باب صفت فداکاری و ایثار که فقدان

آن این روزها آنقدر محسوس است در تحت تاثیر این عقاید واقع شده‌ام به هر حال من ایمان دارم که نجات قوم ما فقط به دست کسانی صورت‌پذیر است که خود از قید آب و گل رسته باشند به قول ملای روم:

دل نباشد آنکه مطلوبش گل است این سخن را روی با صاحب‌دل است
امیدوارم پیام این صاحب‌دل مشتاق به گوش رغبت دیگر صاحب‌دلان
مستعد بیاید و از نشر آن اثری حاصل شود و مرا جز این آرزویی
نیست.

(نهران آذرماه ۱۳۲۴)

منوچهر بزرگمهر

(صاحب‌دل)